



در باره:

سید اشرف الدین گیلانی

ابراهیم فخرائی

بچه علت اصولی و اعتقادی نسبت بسید بی مهر بود میخوانیم که:
لیک هب هب نامه بودش در بغل بودش عرش منتحل
و یا در دیوان عارف قزوینی می بینیم که:

خواندم امروز من نسیم شمال خوانده ناخوانده کردمش پاهال
در دیوان سید اشرفی را نامه سر بسر مزخرف را
یکی نبود باو بگوید مردی چون تو که خود را بحق وطنپرست
میدانی و بحال ملت کشورت میگوئی چرا نسبت بیکی از همفکران
و روزنامه اش را بیرون و وضع و شریف همچون کاغذ زر
میبردند دست بدست میگردانند چنین رُست خصمانه میگیری
و او را در افکار تحقیر می کنی؟ آخر کجای این روزنامه
مزخرف بود و نویسنده اش چه نقطه ضعفی داشت آیا این گونه
نوشته ها داستان سلندر و قلندر را به یاد خواننده نمی آورد؟

سید اشرف در پاسخ بدخواهانیکه باو تهمت ناروا زده بودند
این میخس را ساخته بود:

باز شده وقت سخن پروری جعفریم جعفریم جعفری
اشهد بالله العلی العظیم در خط اسلام منم مستقیم
شاهد حالم و رقات نسیم هشتم از آرایش و تهمت بری

جعفریم جعفریم جعفری
جای دیگر بهمان افراد یاوه گو خطاب میکند:

اگر از مسلکم خواهی غلام شاه مردانم
و گراز مشربم پرسی مطیع شرع و قرآنم

اگر از دین من جوئی مسلمانم مسلمانم
نه از واعظ نه از مفتی نه از تغریر میت رسم

مدیر محترم مجله نگین، حضرت دکتر محمود عنایت
علاقه مندان بمطبوعات و کتابخوانان کشور ما چنانچه بعضی
اشتباهات و سهو و نقصان یا حتی غلطهای فاحش و اظهارات
آلوده به تعصب در روزنامه و کتب و مجلات بیابند و در شرایط
خاص، سکوت اختیار نموده چیزی نگویند او آنچه است
که معتقدند حقیقت هیچگاه کم نمیشود و در لفافه سخنان مغرض
و ناصواب رنگ عوض نمیکنند و در ذات خود همواره محفوظ
و استوار و غیر قابل خدشه و لایتنیر خواهد ماند لیکن در
مجله وزین نگین که زیر نظر استادی محقق و نویسنده ای
ژرف نگار اداره میشود و حاوی اندیشه های علمی و هنری و تحقیقی
است و افکار و آراء صاحب نظران و دانشمندان جهان در
آن منعکس می گردد مشاهده هر نوع سهو و اشتباه ولو کوچک
و کم اهمیت حیفاست که به بی تفاوتی بر گزار و تذکر و توضیحی
پیرامونشان داده نشود.

در شماره ۱۱۶ مجله نگین زیر عنوان «مذهب و طنز»
مقاله ای بود بسیار آموزنده و محققانه بقلم آقای حسن جوادی
که آثار قلمی معظم له را بارها در همین مجله خوانده و فیضها
برده ایم و در آن اشتباهات اشعار «جعفریم جعفری» را به نام علی اکبر
ظاهر زاده صابر ذکر کرده بودند و حال آنکه اشعار مذکور
از سروده های صابر نیست و از اشرف الدین حسینی است سخنور
نامی اخیر که در تمامی عمر کوتاهش درد و جبهه میچنگید
(جبهه خارجی باستمگران و جبهه دیگر باخرافات) اگر حیات
داشت لازم می آمد که در یک جبهه ثالث نیز به پیکار برخیزد
و آن با همقلمان و همفکران و آزادیخواهان و نویسندگان
عصر خویش بود.

بعنوان مثال در دیوان ملك الشعراء بهار که معلوم نیست

و با اینوصف، بیان این نظر در صفحه ۴۴ نگین که شعر «جعفری» از طاهرزاده صابر است بطور قطع و یقین اشتباه است. نکته‌ای که باید باین مقوله افزود شعر دیگر سید اشرف است با عنوان «آخ عجبایام خوشی داشتیم» که نویسنده ارجمند آقای جوادی آنرا ترجمه آزاد از اشعار صابر معرفی نموده‌اند و این نظر بیگمان نارواست کسیکه بایک سینه جوشان و سوزان از عشق بوطن و آزادی و ملت دوستی بمیدان مبارزه گام مینهد و آنهمه اشعار ملیح و شیوا در مدح مشروطیت و آزادی میسراید که بعقیده مطلعین متجاوز از بیست هزار بیت است چه نیازی دارد که مترجم افکار دیگران باشد؟ چه امتیازی صابر بر او داشت و چرا او اصل بود و سید اشرف فرع؟ مترجم افکار صابر بودن ستمی است بیک شاعر آزاده پاکباز و ضربه‌ای است به حیثیت ادبی و روح آزادیخواهانه او.

در اینکه مرحوم صابر شاعر طنزگو و مرد روشنفکری بود که قلمش را در روزنامه ملانصرالدین بادکوبه بزبان ترکی در خدمت طبقات محروم و مظلوم بکار میبرد کسی بفکر نیست خدماتش بطبقات مزبور معروف خاص و عام واحدی را نمی‌زید که در این باره کمترین شک و تردید بخود راه دهد ولی او را مرکز دایره قراردادن و دیگران را حول چنین محوری بگردش درآوردن آیا غلو و اغراق و نوعی حق‌شکنی نسبت به دیگران نیست؟

سید اشرف، بطوریکه همه میدانند در تمام دوران حیات فقیر و تنگدست بود با آنکه میتوانست دارای همه چیز باشد و بقول معروف به مشروطه‌اش برسد درویشی و وارستگی اجازه نمیداد زیر بار حیفه‌های دنیایی که رخم کند و از آزارهای دنیاهمین نسیم شمال ردا داشت بایکمشت اشعار دراز و کوتاه و زشت و زیبا و تلخ و شیرین آنهم برای بیدار ساختن افکار و هدایت هموطنانش بسوی آزادی و استقلال. پس آیا انصاف است که تنها میراث او را پس از مرگ از او بگیریم و بحساب دیگران واریز کنیم؟ و آیا او که اکنون زیر هزاران خروار خاک خفته و از برکت قدردانی هموطنانش معلوم نیست آرامگاهش کجاست روحش از چنین ماجراهای غم‌انگیز، غمگین و آزرده نمیشود؟

در کتاب «از صبا تا نیما» که بمساعی دانشمند محترم آقای یحیی آراین پور در ۲ جلد نشر یافته چنین مندرج است که «یکقسمت از اشعار اشرف که از جنبه تاریخی و سیاسی و حتی از لحاظ ادبی دارای اهمیت اند اقتباس یا ترجمه آزادی است از اشعار میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر که اشرف‌الدین، آنها را در اختیار خوانندگان فارسی زبان آفرود که تشنه آزادی و خواهان برانداختن رژیم کهنه و فرسوده اجتماعی بودند قرار میداد. سید اشرف در این قسمت از اشعارش در واقع، مترجم و ناقل افکار صابر برای فارسی زبانان بود (ج ۲ ص ۶۴).» و در جای دیگر میخوانیم که: «هرچند ممکن است بگوئیم که سید اشرف نمیدانست اشعار را که باعضای مستعار در روزنامه ملانصرالدین چاپ میشود از صابر است اما شرط امانت این بود که لااقل یکبار در نسیم شمال اشاره کند که مضمون اشعار خود را از کدام منبع گرفته است و بهرحال این غفلت و تسامح، عیب و نقصی برای او شمرده می‌شود (همان کتاب ص ۶۵).» این استنباط و داوری را اگر نگوئیم همچون تیری است که از ترکش یک صیاد بیرحم بقلب یک پرنده خوش آواز بی‌آزار می‌نشیند و او را از پای درمی‌آورد درسی است عبرت آموز و دردناک برای کسانی که وجودشان را در دوران حیات وقف خدمت بخلق و محبت بمردم میکنند و بخاطر آنان، خود

را به آب و آتش میزنند به توقع آنکه بعد از مرگ، از آنها به نیکی و از روی عدالت یادشود.

اگر کسانی بر سبیل توارد و شباهت افکارشان بایکدیگر، موضوع متحدالمضمونی را بدون وجود هیچگونه ارتباط و سابقه اطلاع، مورد مطالعه و بحث قرار داده به آفرینش آثاری بپردازند و یا در مقام استقبال از اندیشه‌های دیگران، اقدام به سرودن اشعار و طبع آزمائی کنند آیامنتقی است گفته شود تحت تاثیر قرار گرفته مترجم و یا ناقلاند و متهم شوند که بحفظ امانت خیانت کرده‌اند؟! و آیا از هپ‌هپ نامه مرحوم صابر باید این نتیجه را گرفت که او سرمشق نویس و اشرف رج‌نویس افکارش بود؟ همانطور که خواننده ترک زبان از لطایف اشعار صابر لذت میبرد مسرت‌حاصل از خواندن اشعار حماسی و عارفانه سید اشرف نیز برای فارسی زبانان غیر قابل انکار است.

باز آمدم باز آمدم از شهرهای لامکان
سوقاتها آورده‌ام از آن جهان در این جهان
عاجز شده از کار من عقل جمیع عاقلان
گه ماه را تابان کنم خورشیدش در آسمان

گاهی چو یونسی با شغف در بطن ماهی جا کنم
ای عاشقان ای عاشقان آورده‌ام چندین خبر
از آسمان هفتمین وقت سحر کردم گذر
سیمرغوش آفاق را بگرفتم در زیر پر
ازبای تا سر گشتم در بحر وحدت غوطه‌ور
تا حیب و دامان چون صدف پر لولو لالا کنم
نشناختم من خویش را یارب ندانم کیستم
نه یک منم نه ده منم نه صلحتم نه بیستم
هم سابقم هم باقیم در عشق خود فانستم
آخر نگفتمی کیستم نه هستم و نه نیستم
من کیستم من چیستم تا سر حق گویا کنم
گمان نرود از ذکر این اشعار، تفوق و رجحان و یاترفیع
و تزیلی منظور است این دو شاعر بزرگوار همچنانکه از آثارشان
پیدا است رجحان برده و ستمها کشیده با آزادی ایران خدمتها نموده
و بگردن ملت حق دارند اشرف را استاد سعید نفیسی آنطور که
در **مقام شاعر** بود بمردم مملکت شناسانده است.

و دانشمند محترم آقای آراین پور نیز درباره همقلم آزادیخواهش
سنگ تمام برآزود گذاشته و حق مطلب را در کتاب ارزشمندش
(ج ۲ ص ۶ تا ۴۶) ادا کرده است تنها نکته‌ای
که باقی میماند داوری کم مهرا نه او درباره سید اشرف که
نوشته‌اند: «درست است که اشرف مرد انقلابی نبود لیکن در
بعضی اشعار خاصه آنها بیکیه تحت تاثیر مستقیم صابر سروده نشده
حسرت بر گذشته، میل بسازش با استبداد و محافظه کاری و جهات
ارتجاعی دیده میشود!» و باین بیان است که زحمات و مشقات
یکعمر خدمت اشرف برباد میرود کسیکه بشهادت همعصرانش
مردی راستگو، آزاده، مستقل‌الفکر و بی‌ادعا و روزنامه‌اش
طرفدار مشروطیت و آزادی بود و در تمام مدت عمر همسر
اختیار نموده تا فارغ از گرفتاریهای خانوادگی بتواند بهتر و
بیشتر بمردم خدمت کند ملاحظه می‌کنید چگونه محافظه کار و
متماایل بسازش با استبداد و غیر انقلابی معرفی می‌شود؟
اگر او را با اینهمه آثار و شوریدگیها و در بندریها و استقامتها
انقلابی ندانیم پس چه کسی را باید بدین عنوان نامید؟ اگر
محافظه کاری عیب است چرا برای دیگران حسن محسوب‌شود
و برای او عیب؟ جهات ارتجاعی که باو نسبت داده شده کدامند؟
حسرت بر گذشته از کجای اشعارش مستنبط است او که از نخستین
دوران زندگیش با فقر و تنگدستی مانوس بوده و این اوضاع و احوال

تا واپسین لحظات عمرش ادامه داشت چه حسرتی میتوانست بر گذشته‌هایش داشته باشد با آنکه در دوران اقامت رشت دوستان بسیار امثال معزالسلطان و میرزا کریمخان رشتی (خان اکبر) و حسین کسمائی و حاجی میرزا خلیل داشت که همه به او ارادت میورزیده و آماده بودند که بمجرد مراجعه سید به آنها همه نوع وسائل راحت در اختیارش بگذارند سید از فرط مناعت و عزت نفس و بی‌اعتنائی به مال و جاه و جلال صوری ابتدا حاضر نمیشد کمترین نیاز از خود نشان داده بکسی متوسل شود چنین آدمی با این روحیه قوی آیا معقول است به استبداد تمایل پیدا کند؟ خودش گفته است:

نه از کس رشوه میگیرم نه دیناری طمع دارم
 به کف فرمان نورانی ز عز من قبح دارم
 شب و روز از غم ملت جزع دارم فرغ دارم
 نه از تمهید بیدینان نه از تدبیر میترسم
 خدایا مالک الملکا تو در هر عالمی شاهی
 تو را دارم چه غم دارم ز حال من تو آگاهی
 بمن هنگام تنهائی در این غربت تو همراهی
 نه از ذلت نه از غربت نه از شب گیر میترسم

کسی که قول او را قبول ندارد باید باستناد آثار و زندگی‌نامه او حداقل در یک مورد خلاف آنرا نشان دهد نه اینکه باظهار عقیده صرف قناعت کند سید اشرف بارها در نسیم شمال از نوشته‌های ملا نصرالدین انتقاد کرده است چنانکه در یکی از شماره‌های (۱۷ سفر ۱۳۲۷) که ملا نصرالدین به ایرانیان بدوییراه گفته و ایرانی را بفاسد شدن خوش متهم ساخته بود نوشت که تمام این نسبتها که به ایرانی میدهی ناشی از فقر است نه از فاسد شدن خون.

دانی تو که این مرشد و نقال فقیر است؟
 جنگیر بود مفلس و رمال فقیر است؟
 این شیخ مقدس که زند فال فقیر است؟
 از قعر شده داخل این کار آملای
 بیهوده مژن چانه بسیار آملای
 و در جای دیگر گفته است:

طعنه بر ملت ایران مژن ای ملا عمو
 نقب در خانه ویران مژن ای ملا عمو
 بعد از این یکسره تغییر بده عنوان را
 منما هجو تو طهران و بهارستان را
 منما پاره بدنان بدن ایران را
 بی‌جهت صلحه بدنان مژن ای ملا عمو
 آیا چنین کسی را باین آثار مترجم افکار صابر
 نامید؟

سید اشرف در پاسخ معترضی که ایراد کرده بود چرا تمام وقایع جاریه در روزنامه‌ها منعکس نیست مینویسد: «چه کنم و چه خاکی بر سر بریزم که یکنفر بیش نیستم هم نویسنده‌ام هم مدیر، هم ناشر، هم مصحح، مثل بعضی از آقایان نیستم که سفره‌شان دورنگ خورش باشد و تازه ناشکری هم بکنند در منزلت تا دمدمه‌های ظهر حتی نان و پنیر و سبزی هم پیدا نمیشود شجاع نظام نیستم تا سپهدار قروالخانه دولتی را بمن ببخشید مسیند حسین عاقل نیستم تا لخت و غریبان در شارع عام ب مردم دشنام بدهم و پول بگیرم و بالاخره درویش نهنگ نیستم تا با آهنگ خلیلی هوبکشم.» و باین بیان طغر آمیز که از مقتدرترین مرد روز (سپهدار) انتقاد می‌شود باید او را ناقل افکار صابر یا متمایل به سازش با استبداد تلقی کرد؟

روز ۲ شنبه ۳۰ دیماه که یادبود مدیر نسیم شمال در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران برگزار شد چندتن از دانشمندان کشور بایراد سخنرانی پرداختند و مطالبی در روی یادداشت خواندند که فیض کاملی از آن نوشته‌ها که بسرعت قرائت می‌گردید نصیب مستمعین نگردید مجلسی بود آرام و بی‌سروصدا که میبایست بسکوت مطلق برگزار و به استماع سخنرانیها اکتفا شود و اگر بحث و تحقیقی هم منظور میگردد که مثلا انگیزه اتهام سید و اعزاش به تیمارستان چه بود و مسئله بیماری روانی او که از لابلای سخنرانیها استماع میگردد آیا حقیقت داشت یا نه بالاخره آرامگاه سید کجا است ابهامات موجوده مرتفع میگردد تنها از استاد حبیب‌یغمائی این جملات شنیده شد که گفتند: «آدمیکه سید باشد شاعر باشد روزنامه‌نویس باشد فقیر و مسکین باشد اگر چون نداشته باشد پس چه دارد؟»

استاد دیگر دکتر عبدالصغیر زرکوب جنون سید را مقصود شمرد و گفت در دوره سید اشرف با امکانات محدودی که از لحاظ استعداد شخصی و آمادگی محیط برای او حاصل بود قبول تمهیدی مثل آنچه امروزان پذیرفته میگردند نوعی جنون واقعی لازم داشت و این همان جنون مقلمی بود که کارسید را به تیمارستان کشانید.

استاد دیگر دانشگاه آقای دکتر رضوانی ضمن بازگویی مطالبی از کتاب «از صبا تا نیما» که ذکرش گذشت گفتار پروفیسور براون را در تاریخ ادبیات ایران و مرحوم صدر هاشمی را در تاریخ جراید و مجلات مبنی بر اینکه نسیم شمال بسال ۱۳۲۵ قمری در رشت انتشار یافت اشتباه دانسته و شماره نخستین این روزنامه را سال ۱۳۲۶ قمری اعلام نمودند و حال آنکه علاوه بر گفتار خود سید که صریحا گذشت.

مدتی در رشت بموادم درنگ
 در هر اروسید و بیست و چهار
 کردم ایجاد این نسیم نغز را
 شماره‌های سال ۱۳۲۵ نسیم شمال در کتابخانه‌های ملی و مجلس و حتی کسانی که آن ادوار را درک کرده تمایل و رغبتی به ادبیات داشته‌اند یافت میشود و نویسنده این سطور مدرجات چند شماره از سال ۲۵ را در کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» چاپ کرده است.

امید که خداوند همه ما را از لغزش و اشتباه محصون دارد و آنقدر سعد طدر بجا بدهد که زحمات گذشتگان را قدر بدانیم و در کارهای کفائی را که هر یک بنوعی به اجتماع و انسانیت خدمت کرده‌اند آنطور که شایسته مقامشان میباشد تجلیل کنیم و روانشان را شاد سازیم.



علی اکبر صابر